

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک دفعه جریانی بود مشهد یک مساله‌ای بود یکی از همدان تلفن کرده بود به مرحوم آقا متوجه شدم کی هست از لحن صحبت پیدا بود، نشسته بودیم در حیاط و بعد ایشان آمدند فرمودند: برای مطالب اصلی‌شان به ما چیزی نمی‌گویند، اما برای مرغ و خروسشان از ما سوال می‌کنند، بعد گفتند آخر این حرفها در تلفن زدنی است؟

موضوع و گرفتاری که در همه جا هست این است که ما همیشه عیب و ایراد را نمی‌خواهیم متوجه خودمان کنیم، اگر ضعفی و عیبی هست این مشکل همه هست همه همین‌طوریم، دائم می‌خواهیم متوجه جریانات کنیم، متوجه افراد کنیم ناتوانی خودمان را مستند به سایر شرایط و مسائل جانبی کنیم، هر کسی باید تصور کند که فقط خودش است و بس. نه جانبی وجود دارد نه شرائطی نه دوستی وجود دارد و نه دشمنی، هیچی خودش است و

خودش در این وسط در این دنیا چکار کند؟ ما از این نکته خود غافلیم و دائماً دوست و دشمن برای خود درست می‌کنیم و در ذهن خودمان پرورش می‌دهیم و تحت تاثیر بیشتر قرار می‌گیریم و آنها را می‌آییم به طوری بر حال و هوای خودمان غلبه می‌دهیم که از خود غافل می‌شویم و از راه باز می‌مانیم، تمام وقت و فکر و زندگی ما به این می‌گذرد، این با من بد است آن خوب است، بابا بدی و خوبی چیست؟

در زمان گذشته ما که با بعضی از بزرگان ارتباط داشتیم، بعضی افراد بودند که اینها میزان ارتباط خودشان با آن بزرگان را بر اساس میزان ارتباط آنها با خودشان ارزیابی می‌کردند، چون با من خوب است پس بنابراین با آنها هم نزدیک است، چون با من بد است پس بنابراین با آنها هم دور است، حالا همین‌ها بیایند از هردو طرف فارغ کن، بابا خودت باید چکار کنی برو بکن در این مسائل مانند و فکر این و آن کردن انسان را باز می‌دارد، لازمه حرکت نفس و عبور از این عوالم آرامش خیال است، نه اشتغال خیال، با اشتغال خیال قدم از قدم

کسی نمی‌تواند بردارد، هیچی، با اشتغال خیال یک
سرسوزن نمی‌تواند حتی بروید امتحان کنید، یک
میلیون سال بروید نماز و ذکر بگوئید تا خیالتان
مشغول است یک میل کسی حرکت نمی‌کند،
لازمه‌اش فراغت خیال است، اصلاً خود خیال یعنی
مانع، خیال یعنی تصور جزئیت، حرکت سالک عبور
از جزئیت به کلیت است، چطوری با هم جور
درمی‌آید، انسان در خیال دائماً می‌آید از آن امر کلی
به امر جزئی تنزل پیدا می‌کند، بخاطر اینکه خیال را
برطرف کند، می‌آید آن کلیت را محصور در جزئیت
می‌کند، کلیت را پایین می‌آورد و در جزئیت محصور
می‌کند که اگر خدا هم بخواهد بکشدش این
نمی‌رود، آن می‌خواهد بیاید بکشد، از قضایای
جزئی به قضایای کلی باید آدم برود، از تعلقات
جزئی به آن تعلق کلی باید برسد، دائماً می‌آید فکر
و ذهن که این با من بد است این آن جوری به من در
جلسه نگاه کرد، نه بیائیم بنشینیم و بعد هم برویم
دیگر

یک دفعه چندی پیش بود یکی از افراد در

تهران می گفت فلان قضیه آمد نشست گفتم بین چند سال از سنت گذشته؟ گفت چهل و هفت سال گفتم بین سی سال است که خلاصه عقب افتادی، تو از هفده سالگی می بایستی از این مطالب دست برداری، حالا ما بهت ارفاق می کنیم بیست سال بیست و پنج سال، چهل سال، چهل سال دیگر پخته شدی آخر آدم چهل ساله که دیگر در این حرفها نباید باشد، کم کم می گذرد، امروز شنبه می رود یک شنبه می آید، یک شنبه می رود دوشنبه می آید، زمان که متوقف نمی شود، گفتم: چهل و هفت سال از سنت گذشته هنوز در این فکرها و مسائل هستی! واقعاً عجیب است که چطور ما این را در سیره بزرگان، در ارتباطشان با افراد و اینها مشاهده می کردیم یعنی واقعا احساس می کردیم هرگاه می خواست یک جریان خیالی و جزئی در آن محیط پیش بیاید به طور کلی اصلا ردّ می شدم.

یکی آمده بود پیش مرحوم آقا داشت از فلان کس که می رفت پیش استادشان انتقاد می کرد که این اینطور است آنطور است، یک عبارت خیلی عجیبی آن زمان من از ایشان شنیدم که واقعا گفتم اگر حرف

حق است آدم باید فقط از اینها بشنود، جای دیگر از این حرفها پیدا نمی‌شود، جاهای دیگر مطالب همه در نقطه مقابل قرار دارد تمام این زد و بست‌هایی که شما می‌بینید باندبازی‌ها و تحزب‌ها تمام اینها چون در نقطه مقابل وحدت قرار دارد انجام می‌شود، این یار جمع‌کردن‌ها، این بر علیه آن صحبت‌کردن‌ها و افشای اسرارها و انتقادهای واقعا تمام اینها در نقطه مقابل قرار دارد.

واقعا مردمی که دستشان از این معارف کوتاه است چه به روزگار خودشان می‌آورند، الان دارید مشاهده می‌کنید که چه اوضاعی است؟! این هرچه بتواند برود از آن مسائل خلاف دیگری سر در بیاورد و بیاید آن را اعلام کند، آن هم هرچه می‌تواند برود از کارها و مطالب اگر هم پیدا نکرد بتراشد، بیاید بتراشد شما در اینجا تشبیه‌هایی که می‌بینید، مثال‌هایی که زده می‌شود، مسائلی که زده می‌شود واقعا در **(يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ * فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ)**^۱ در وقایع روز قیامت همه را در همین دنیا به

^۱سوره الطارق ۸۶ آیه ۹ و ۱۰

شما نشان می دهند، همه را در همین دنیا به شما نشان می دهند، وقتی بزرگان می فرمودند: آخرت و دنیا یکی است همین است آقا بیا نگاه کن، همه ادعای اسلام و تشیع داریم، همه ادعای امام زمان می کنیم، امام زمان هر جا دنبال خودمان طناب انداختیم همانطوری که امیرالمؤمنین را طناب انداختند و به مسجد بردند برای بیعت، همان بزرگان، بزرگان صحابه! رضوان الله علیهم اجمعین! همان جوری ما طناب انداختیم امام زمان را داریم به دنبال هواهای خودمان می کشانیم، آن هم نه با عزت و احترام با طناب، حالا یک وقتی یکی می گوید بفرمائید، لطف کنید، راجع به این مساله به نفع ما شما صحبت کنید، یک وقتی می گوئیم آقا پاشو بیا راجع به این قضیه به نفع ما حرف بزن، یک وقت می گوئیم مرتیکه فلان فلان پدرت را درمی آورم و غلط می کنی بی شعور باید بیایی فلان، یک وقتی اصلا از این حرفها گذشته با چک و لگد طرف را می آوریم که به نفع ما حرف بزند، ما امام زمان را اینطوری داریم می کشانیم به مجالس خودمان، به جامعه خودمان، با طنابی که گردن علی انداختند با آن طناب می کشانیم که برای

ما، برای اهداف، ما برای نیات ما بیاید و آن کار را بکند، همین‌هایی که دنبال چیز هستیم از هیچ مساله قبیح و وقیحی برای رسیدن به مقصد و مقصود خودمان دریغ نداریم، اسم خودمان را هم مسلمان گذاشتیم، تمام نیات می‌آید رو، خیلی عجیب است تمام نیات می‌آید رو، چی شد؟ این آقا که آن زمان اینطور بود چطور شد؟ حالا تعبیر به اینگونه مطالب می‌شود چطور در آن زمان اینطوری بود حالا دیگر اینها همه چیست؟ به خاطر این است که اصل و واقعیت در جزئیت قرار گرفته نه بر کلیت، بر تشتت و تكثر قرار گرفته نه بر وحدت، بر وحدت قرار نگرفته، بر توحید قرار نگرفته، بر تكثر و تشتت است، بر لحاظ جزئیت و توهمات و اینهاست.

این (يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ) زمینه مناسب، الان

وقتش است، این امتحاناتی که خدا برای انسان پیش می‌آورد، این امتحانات همین است، در همین دنیا جریانی پیش می‌آورد، جریانی است که دقیقاً با منافع و مضارّ او درگیر است، این طرف قضیه منفعت است، این طرف قضیه ضرر است و تباهی است،

تباهی های ظاهری و اعتباری، واقعی که نه، واقعی کجا بود هی آدم چکار می کند؟ اول یک مقدار صبر می کند یک مقدار برانداز می کند بعد می بیند حرف دارد می آید و او دارد غلبه می کند و در غلبه این حریف نفس هم غلیان می کند، این آنجا، این حریف را زده، این اینجا این حرف را زده اینها همه عبرت برای ماست.

مرحوم آقا به آن شخص که آمده بود و این مطالب را نقل کرده بود فرمودند: آقا جان آیا او در این جریان وجود دارد یا ندارد؟ گفت: بله گفتند: خب پس چرا تو داری از او انتقاد می کنی؟! این جریان خودش صاحب دارد، بد است او می داند، خوب است مربوط به اوست، او می داند این وسط تو چه کاره هستی که داری می گویی این بد است آن خوب است؟ در این قضیه چکاره هستی؟ همین قدر که تو را در این قضیه راه دادند تو را کفایت می کند، این خیلی حرف عجیبی است، همین که تو را اینجا راحت دادند، تو این را فقط بین اگر قرار بود خدا تو را اینجا نگذارد دیگر چکار می کردی (لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي

الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ

إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^۱ آیه قران داریم

(وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ

بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً)^۲ اگر خدا به جای

اینکه ما را در این موقعیت بگذارد، همه هستند دیگر

خیال می کنیم گل سر سبدیم، به جای اینکه بگذارد

در اینجا می گذاشت، ما چکار می کردیم؟ با مشیت

خدا چطوری می توانستی کنار بیایی؟ چطوری

می توانستی این مشیت و تقدیر را کنار بزنی؟ چکار

می کردی؟ حالا که آمدند اینجا قرار دادند دیگر تمام

شد حالا دیگر برو به فکر چاره‌ات و درمانت بیفت،

برو به فکر کارت بیفت، این فرصت را به این و آن

از دست نده، فرصت را به این خوب است آن بد بود

از دست نده، این دیگر تمام می شود روز یک‌شنبه‌ای

که ما هستیم، این روز یک‌شنبه تبدیل به دوشنبه

خواهد شد، برو و برگرد ندارد.

این موضوعی بود که خیلی آنها روی این

مساله دقت می کردند، الان نگاه می کنید شما ببینید

^۱ سوره الانفال (۸) آیه ۶۳

^۲ ۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳

در این قضایای که دارد جلوی چشمتان اتفاق می‌افتد، تمام نشان دادن جهات حسن اعتباری و مجازی به افراد و دور نگه داشتن جهات خلاف و ضعف از انظار و کتمان کردن جهات حُسن طرف مقابل از افراد و افشاء جهات خلاف طرف مقابل به افراد تمام این که دارید می‌بینید این است، در صحبت‌ها، پلاکاردها، نوشته‌جات در چمی، این دو قضیه را شما در همه جا مشاهده می‌کنید، هیچ تا به حال شده یکی از اینها بیاید جهت ضعف خود را افشا کند و حُسن دیگری را اعلان کند، اگر شما دیدید به من نشان بدهید، آن موقع ببینید مثل اینکه ظاهراً آن موقع دارد ظهور نزدیک می‌شود، آن زمان دیگر زمانی است که دارد ظهور نزدیک می‌شود، یک مدرسی بیاید بگوید آقا فلانی از من بهتر درس می‌دهد، درس من نیا برو درس او، هم بیانش بهتر است، هم علمش بهتر است هم اطلاعاتش بیشتر است، شما برو درس او بیشتر استفاده می‌کنی، تا حالا اتفاق افتاده اگر افتاده که خیلی خوب است، تا به حال فرض کنید یک پزشکی بیاید بگوید فلانی بهتر این مساله را تشخیص می‌دهد، شما به جای این

همه سرگرداندن و این طرف و آن طرف کردن و بابای طرف را درآوردن و میلیونها از طرف پول گرفتن و بعدا گفتند برو از ما کاری برنمی آید به جای این بدبختی و بیچارگی که بر سر این مریض بدبخت و درمانده بیاورند، صاف از اول بگوید آقا جان این از عهده من برنمی آید برش دار برو پیش فلان کس یا اینکه فایده ندارد هی چرخاندن غیر از درد سر و اذیت فایده ای ندارد، یا یک کسی بیاید بگوید آقا مساله ای به نظر شما، بگوید بنده خیلی در این مسائل اطلاع ندارم راجع به این قضیه شما بهتر است بروید با فلان کس باشید درست.

بینید یک جریان دارد انجام می شود و آن جریان حرکت در نفس یا حرکت در رضای الهی است حالا اسم رضای الهی را ما حرکت مخالف نفس می گذاریم حرکت به سمت کلیت، حرکت به سمت تجرد و توحید هرچی می خواهید اسم بگذارید، یک ریل هم برای نفس است، این ریل هم ایستگاه دارد ایستگاه اول و دوم و سوم هرکدام از اینها، یک ایستگاه مرید است، یک ایستگاه شوونات

است یک ایستگاه منافع مادی است، یک ایستگاه منافع شخصی است هرکدام از اینها همینطور یکی یکی این قطار دارد حرکت می کند و روی این ریل می رود، یک خط هم از آن طرف می رود این از این طرف است آن از آن طرف است یک ایستگاه محبت است، یک ایستگاه گذشت است، یک ایستگاه ایثار است، یک ایستگاه واقع را نشان دادن است، یک ایستگاه عبور از منویات است، یک ایستگاه ترجیح و برتری هرکدام از این ایستگاه ها این آثار خودش را دارد، آن هم آثار خودش را دارد این شرایط خودش را دارد آن هم شرایط خودش را دارد ما بینیم ریلمان را در کدام طرف قرار دادیم، این قطارمان را در کدام سمت قرار دادیم.

در احوالات بزرگان ما وقتی نگاه می کنیم می بینیم ریل را آن طرف قرار دادند در ارتباطاتشان، در مسائلشان خیلی بنده از این مساله در زمان مرحوم آقا بسیار بسیار، خب بالاخره ما در متن جریانات بودیم، از اینکه ایشان در آن زمانها مشاهده می کردند این مساله تحقق پیدا نمی کرد، خیلی آزرده خاطر می شدند، دائما می گفتند که پس این افراد این

رفقا از ما چه شنیدند، پس چه مطالبی از ما در این مدت شنیدند، چه رفتاری از ما در این مدت دیدند که مثلا این طور تصور و تخیل هست، اگر قرار بر این باشد که ما هم در همان مساله و وضعیتی بشویم که دیگران هم در آنجا هستند، خب دیگر در این صورت چه تفاوتی کرد؟! خودمان داریم بر دیگران می‌خندیم و دیگران را در بوته قضاوت محکوم می‌کنیم اما خودمان گرفتار هستیم، این هم از همان جا نشأت می‌گیرد عیب را به دیگران می‌چسبانیم بقیه اینطورند، بقیه را نگاه کن بین چه کار می‌کنند دارد بر علیه فلانی به خاطر این جریانات فلان حرف را می‌زند، بعد می‌خندیم اما هیچ به خودمان نگاه نمی‌کنیم و به دل خودمان نگاه می‌کنیم ما هم همان هستیم، منتهی یک همچنین وضعیت و موقعیتی پیش نیامده والا ما هم همین هستیم و باید مسأله را ارائه داد یعنی مطلب را مردم و افراد می‌فهمند، متوجه می‌شوند، بیائیم خودمان را جای بقیه بگذاریم، این مسائل همه هست کاملا این جریان وجود دارد و انسان باید خودش و زندگی

خودش را با این جریان تطبیق بدهد.

من در یکی از همین جریاناتی که اتفاق افتاده بود

يك كتابی پخش شده بود و نشر پیدا کرده بود من

می دیدم خب مشخص بود که نسبت به پخش این

كتاب و نشرش عكس العمل هایی نشان داده می شود،

يك بنده خدایی رفته بود به یکی گفته بود که پخش این

كتاب اصلا جایز نیست و بدون اجازه این بوده، این

شخص طلبه و فلان و این چیزها، آمد به من گفت من

گفتم شما برو از قول من به ایشان بگو گفتم این كتاب

فقط مشكلش همین است، یعنی هیچ اشكالی ندارد فقط

اشكالش این است که بدون اجازه بوده، دیگر مساله ای

ندارد اگر آن است من آن را حل می کنم، یعنی فقط

همین است اگر مطلبش خلاف است، تحریفی در این

كتاب شده، جایش اشتباه و خلاف است خب بگوئید

اما فقط مشكل این است که چون این كتاب بدون

اجازه از کسی که اولی و احق به نشر و طبع این كتاب

است، چون اینطور هست پس بنابراین این كتاب جایز

نیست و خریدنش جایز نیست و امثال ذلك اگر مشكل

این است من مشکل را حل می‌کنم، حلش دست من است، هیچی رفت و گفت می‌گویند تحریف هم شده و گفتم خیلی خب این شد يك حرف دیگر، ببینید دنبال این نیستیم که عیب را بر طرف کنیم، دنبال این هستیم که عیب بگذاریم، گفتیم خب کجای این کتاب تحریف شده؟ در این کتاب ترجمه شده، ترجمه عربی گفتم مگر قرار است ترجمه نشود، تحریف یعنی ترجمه روایات، این تحریف است؟! شما در این منطق عرف مطبوعاتی، جامعه اینها نگاه کنید آیا این ترجمه متن عربی، ترجمه آیه قرآن را در زیر نوشتن این را شما اسمش را تحریف می‌گذارید؟ بعد دیدند این هم که نشد، بعد گفتند بعضی از ارجاعاتی که آن زیر است مخالف با مدرک است، گفتم این را بهش تحریف می‌گویند؟! اولاً که مخالف نیست، نسخه فرق می‌کند نسخه‌ای که مؤلف نوشته در این صفحه بوده یا در فلان کتاب بوده این يك همچنین چیزی را در جای دیگر پیدا کرده، ولی حالا بیننا و بین‌الله، بینکم و بین‌الله که معنا ندارد خدایی وجود ندارد که این توسط در اینجا باشد، بینکم و بین‌الله در

جایی گفته می‌شود که يك ربطی بین طرف و خدا باشد، نباشد دیگر اللّٰهی نیست فقط کُم و کُنّ تنهاست و بعد حالا در اینجا گیرم بر اینکه این ارجاعی که در کافی بوده، این در تهذیب بوده بسیار خب حالا این را تحریف می‌گویند؟ قرار بر چیست؟ هی قرار بر این است که روی يك چیزی عیب گذاشته بشود، نه اینکه قرار بر این است که عیب برداشته بشود، پس کجارت سخن حافظ:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت؛ یعنی آن مرام و مکتب را، آخر که ما خودمان حافظ می‌خوانیم، ما که خودمان دنبال این مطالب هستیم، ما که خودمان دنبال اشعار مولانا پس کو آخر؟ ما که درست داریم بر خلاف می‌رویم، بالاخره یا نخوانیم، یا وقتی می‌خوانیم بهش ملتزم باشیم، آفرین بر نظر پاک خطاپوشش

خیلی عجیب است نمی‌گویند که خطایی وجود ندارد، یک وقتی می‌گویند خطاپوش خب خطایی پس هست، منتهی این آن خطا را می‌پوشاند، اگر خطا نباشد برای چی می‌خواهد بپوشاند؟ پوشش

برای چیست؟ شعر اولش می گوید

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

اول به جهت تکوین مساله دارد نگاه می کند که

لا مؤثر فی الوجود الی الله لازمه وحدت و توحید افعالی

و توحید صفاتی حالا توحید اسمائی به جای خود، همین

توحید افعالی لازمه این، مصرع اول است که می گوید

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت،

«کل ما فی الوجودیستند الی الله تعالی لا مؤثر فی

الوجود و ما تشائون إلا ان یشاء الله» این مال آن مصرع

اول است، بعد به مصرع دوم می رسد خب بالاخره این

خطاهایی که در این دنیا می بینیم این را چکارش کنیم؟

بالاخره خطا و خلاف و دعوا و تو سر هم زدن‌ها

می بینیم اینها را چکار کنیم؟ اینها را هم می آیم

می پوشانیم اینها را هم می آیم و در آن جنبه واقع نه

جنبه تکلیف ظاهر، در جنبه تکلیف ظاهر باید همه چیز

روی حساب باشد، متعدی باید ادب بشود آن شخصی

که ظلم کرده باید به چیز برسد و کوتاهی در این قضیه

مسئولیت دارد، این جنبه ظاهر مساله است آن جنبه

تکونین را می گوید درست کن آن جنبه قلب و دلت و آن جنبه باطن مساله را درست کن، آن که تو به آن نیاز داری برو دنبالش بین چیست؟ نه اینکه دائماً نگاه کن این خلاف کرده، آنچه که در دلت می گذرد همانی که همه امور را مستند به خدا بدانی و طبق آنچه را که برای تو تکلیف کردند حرکت کنی، بنشیننی دائماً به سرت بزنی چرا این؟ چرا آن؟ تو را باز می دارد بنشیننی بگوئی آی چرا اینجا زلزله آمد؟ چرا بچه شیرخواره در زیر زلزله رفت؟ تو را باز می دارد، چرا آنجا طوفان درگرفت و همه افراد را با خودش به دریا برد؟ تو را از حرکت باز می دارد، این چراها باعث توقف تو خواهد شد، صلاح خدا بر این بوده آمده طوفان زده هر کاری گناه کردند نکردند نمی دانم خودش می داند، شما يك سري به این بیمارستانها بزنید، ببینید در این بیمارستانها روزی چند تا بچه كوچك قبرستان می برند اینها گناه کردند؟ بچه پنج ماهه، يك هفته، معصوم، بی گناه، كوچك، بزرگ فلان خدا خودش می داند چرا فلانی رفت؟ خب حالا اگر خودت

می رفتی چطور؟ اگر خودت می رفتی هم همین ایراد را داشتی؟! پس ایراد به این است که چرا ما در ذهنمان و در تخیل مان آنچه را که فکر می کنیم انجام نمی شود، یعنی برگشت قضیه به ما و تخیلات ماست، نه به آنچه را که واقع است، اگر همین مساله برای دیگری اتفاق افتاده بود برای ما هضمش آسان تر بود، چون برای ما اتفاق افتاد، چرا چرا زیاد در می آید.

یک روزی ما رفتیم در تهران و بهشت زهرا رفته بودیم برای تشییع جنازه، من تا وقتی که ایستاده بودیم با رفقا تا این جنازه را بیاورند شمردم حدود دوازده جنازه بچه کوچک را من در دست دیدم در همان یک نیم ساعت، یک ساعتی که آنجا ایستاده بودیم دوازده جنازه بچه اینقدری که توی دست بود و رفتند برای دفنش اینها چه گناهی در این دنیا کردند؟ اگر قرار به چرا باشد چرا بیشتر متوجه اینها می شود تا آن که سی یا چهل سال از عمرش گذشته و عمری کرده در این دنیا و بار خودش را بسته، چرا و خطا بر قلم صنع نرفته، قلم صنع کار خودش را می کند و ما باید خودمان را و دیدگاه خودمان را با

این قلم صنع با هم می‌کنیم در یک وزان قرار بدهیم
نه اینکه قلم صنع را با خودمان می‌کنیم ما هرطوری
که فکر می‌کنیم، صنع هم به همان کیفیت باید رقم
بزند.

آقا مثل اینکه ما جایمان را عوض کردیم او را
از آن بالا کشاندیم پایین خودمان رفته ایم بالا
نشستیم، نه بابا ما این پائین هستیم هرچه که از آنجا
می‌آید باید پذیرا باشیم، مشکل است البته نه اینکه
مشکل نیست، ولی پذیرا بودن یک مساله است،
انسان بایستی بداند که تمام اینها باید بشود و در
راستای مصلحت گروهی انجام بشود، نه مصلحت
فردی و شخصی، منتهی در سایر افراد جذع و فرع
می‌کنند داد و بیداد می‌کنند، به زمین و زمان فحش
می‌دهند در اینجا می‌گویند که صبر کن و مطلب را
مصلحت بدان و از این قضیه عبور کن، هر دو یکی
است هم برای این پیدا می‌شود، هم برای آن پیدا
می‌شود، برای همه هست.

همین مباحثی که مرحوم آخوند الان در همین
مباحث اسفار دارند مطرح می‌کنند، خوب آیا ما این
مطالب را باید فقط به آن جنبه فلسفی مساله نگاه

کنیم یک جریانی بوده در یک قضیه.

من دیشب يك روزنامه‌ای را می‌خواندم

نمی‌دانم روی میز لای این کاغذها بود بعد يك دفعه

که من داشتم دنبال چند صفحه می‌گشتم و بعد هم

پیدایش نکردم يك دفعه چشمم به این روزنامه در آمد،

دیدم يك سمیناری راجع به ملاصدرا گرفته بودند

چندی پیش راجع به مسائل «خانواده و ملاصدرا»

بعضی‌ها که در آنجا صحبت می‌کردند همه آنها گفتند که

ملاصدرا راجع به مسائل خانواده صحبت نکرده

مخصوصاً بعضی از این فکلی دانشگاهی‌ها و ریش تراش

ها انگار ملاصدرا در جیب چپ و فارابی هم در جیب

راستشان است، همین مباحث غیر از مباحث خانواده

است؟ حتماً باید اسم خانواده را بیاورد تا اینکه بگویند

صحبت کرده؟ از هر پاراگراف فلسفی شما مسائل

مربوط به اجتماع، خانواده کیفیت و رفتار را شما

می‌توانید استنباط کنید و آن را به دست بیاورید، همین

مساله رسیدن به این قضیه که چطور فصل حقیقی

اشیاء همان حیثیت ربطی آنهاست و جنس در اینجا آن

ما به الاشتراکات جنبه عارضی دارد آن دخالتی در حقیقت و هویت خارجی اشیاء ندارد، ما به چه مطالبی می‌توانیم برسیم؟ واقعا به چه مسائلی از نقطه نظر فلسفی؟ که خب این بحثش مربوط می‌شود به اینکه حقیقه‌الشیء همان حقیقه‌الوجودیه الربطیه بین الشیء و بین المظهر و هو الظهور که آن همان جهت اشراقی مساله است که به آن افاضه و اضافه اشراقیه برمی‌گردد، ولی این مساله از نقطه نظر کاربردی‌اش فقط صرف خواندن و ردّ شدن که نیست، این مباحثی که مرحوم آخوند این همه زحمت می‌کشد برای اینکه اینها را اینطور منقح و پیاده کند و مو شکافی کند برای این نیست که شما يك مشت اطلاعات در مغزتان تلنبار کنید، برای این است که به جنبه عملی زندگی و حیاتی خودتان صورت دیگری ببخشید، این فکر بیاید و در جان شما تأثیر بگذارد و شما را با این مبانی متحول کند و این می‌شود صیرورة الانسان عالماً کلياً این مضاهياً للعالم الحسی و العینی این قضیه است بله يك مطالبی هست و بله آیا جنس جزء محدوده ذات قرار می‌گیرد

علامه طباطبایی از آن طرف هی اثبات کند که اصلا جنس باید جزء حدّ آورده بشود و ما نمی‌توانیم از حدی که در آن مشترکات و متمایزات شیء است دست برداریم و حتماً به آن جنبه فصلی پردازیم، ملاصدرا هم هی از این طرف بیاید بگوید نخیر فقط همان جنبه فصلی، ذاتی شیء است و جنس جهت ابهام است و هیچ حقیقتی سوای ظهور آن فصل ندارد، خیلی خوب در این مطالب بیائیم بحث کنیم اینکه هر دو ما حاصلی ندارد یعنی هر دو عنب و انگور و اذن است این يك مساله را می‌خواهند بگویند حالا در تعابیر و اینها اختلاف است.

این که همان مطلب نیست، این همان برگشتن و زیر و رو کردن نفس و با این مساله انسان خودش را هماهنگ کردن است، در مسائل اجتماعی باید ما متوجه بشویم که حقیقت شوونات ما، تمام به همان فصل اخیر ربطی ما به این مکتب برمی‌گردد، نه به سایر چیزهای خودمان که پسر کی هستیم؟ پسر مشهدی حسن هستیم، خوب آن هم پسر مشهدی تقی

است، ننه‌مان صغری خانم است، خب آن ننه‌اش
کبری خانم است نمی‌دانم فرض بکنید که توی فلان
شهر زندگی می‌کردیم خب آن هم در فلان شهر
زندگی می‌کرد اینقدر تحصیلات داری خب آن هم
از ما بیشتر دارد.

اینها همه جنبه‌های عارضی است و العارض
یزول آن جهت فصل اخیر ما که همان صورت عینه
خارجیه و نفسیه و شأنیه ما را تشکیل می‌دهد، همین
انتصاب به این قضیه است، این نکته و مطلب را
بایستی در نظر قرار بدهیم.

لذا شما ببینید همین جهت علمی مساله جهت
کاربردی و عملی پیدا می‌کند یعنی همین مطالب به
همین نحو و کیفیت حالا در یک دید وسیعی خب
چرا آن وسعتش بیشتر می‌شود، آن که مربوط به
خودمان و وضعیت خودمان هست.

اینکه بزرگان می‌فرمودند: کسانی که اهل علم
باشند خیلی از موانعی را که دیگران دارند اینها
ندارند، این قضایا است یعنی انسان با احاطه بر این
مبانی می‌تواند وضعیت خودش را واکسینه کند در
قبال آن سمومات و میکروب‌ها، ویروس‌هایی که به

سمت او می آید و او را می خواهند دچار بیماری کنند با این معلومات و با این مسائل و اطلاعات، خودش را در آن وضعیت مناسب می تواند قرار بدهد، که جنبه اعتدال را می تواند حفظ کند و این در این مسائل پیدا می شود، اما نسبت به سایر مسائل کسانی که اینها را نمی خوانند نه اینها دائما گرفتار این توهمات و در معرض اینها هستند.

چندی پیش نواری یکی برای ما آورد یکی از این افراد البته در ایران نیست، در خارج از ایران یکی از همین افراد احمق بی شعوری که هیچ هر را از برّ تشخیص نمی دهد، بعد از فوت مرحوم آقای بهجت صحبتی کرده در آنجا و عربی هم صحبت کرده، گفته که این آقا مرتد بوده و وحدت وجودی و وحدت موجودی و کافر بوده، یک چیزهای و دیگر همه علامه طباطبایی، مرحوم قاضی حتی اسم مرحوم آقای خمینی را هم آورده بوده، خیلی آدم نفهم و بی ادبی بوده، خیلی موهن، مرحوم آقا را هم ایشان اخبث از همه اینها گفته است، چون ایشان اجتهاد را در راه تثبیت عرفان به کار گرفتند، این از بقیه اخبث

باشد استادش به خُبث^۱ او نرسیده چون او اهل اجتهاد نبوده، ولی این اجتهاد را در راه تثبیت وحدت موجود به کار گرفته. بعد متوجه شدیم که مربوط به بعضی از همین آقایان و اینها می شود خیلی شخصی باید آدم نفهمی باشد، این نحوه، این استقبال ...، آخر به این کیفیت این قدر آدم جری؟ این قدر جسور؟ چون اینها قائل به وحدت موجودند ... بعد شعر می خواند بعد به عربی ترجمه می کند، خنده دار است.